



نقد + کتاب

مادرهم اقبیانوسی از کلمات یود

گفت‌وگو با سیداحمد میرزاده
شاعر و منتقد ادبی

مهر مادر فرق دارد؛ آن قدر که هرچه بگوید و هرچه بخواند، جور دیگری بر روح آدم نقش می‌بندد و اثر می‌گذارد. سیداحمد میرزاده، شاعر کشورمان، در کنار وجود گرم چنین مادری پا به عرصه شعر و ادبیات گذاشت؛ مادری که با شعر و قصه و ضرب‌المثل‌های محلی و روایت‌های خراسانی‌اش، اولین استاد ادبیات میرزاده بود. ماجرای این را که او چطور از دنیای اعداد و معادلات و فرمول‌های ریاضی و فیزیک به کلمات آهنگین و پرمعنای اشعارش رسید از زبان خودش بخوانید:

آقای میرزاده، چه شد که کتاب و مطالعه شد پای ثابت زندگی‌تان؟

اولین خاطرات من از کتاب به محیط خانواده برمی‌گردد: اول از همه مادرم؛ او اقیانوسی بود که در وجودش شعر و قصه و ضرب‌المثل و ترانه‌های محلی و فولکلور خراسان موج می‌زد؛ به معنی صحیح کلمه، استاد قصه‌گویی و

شعرخوانی بود. نه تنها انتخاب‌های درست و ارزشمندی داشت، بلکه اجرای استادانه‌ای هم داشت. کوچک و بزرگ هنگام قصه‌گویی او مسحور می‌شدند. فراز و فرود سخن، تغییر در لحن هنگام اجرای دیالوگ‌ها، آشنایی با لهجه‌های گوناگون ایران از جمله خراسانی، اصفهانی، یزدی و حتی آذری، بیان او را بسیار جذاب می‌کرد.

او اولین کسی بود که در روزهای پیش از دبستان، گاهی برایم از روی کتاب قصه می‌خواند. آن لحن گرم و جذاب او را هنگام خواندن کتاب، وقتی من فقط تصویرهای کتاب را نگاه می‌کردم، فراموش نمی‌کنم. گاهی یک کتاب را به درخواست من بارها برایم می‌خواند؛ البته نه در یک نوبت، بلکه هر وقت دلم برای کتابی که قبلاً خوانده بود تنگ می‌شد، از او می‌خواستم آن را دوباره برایم بخواند. در شعر هم همین‌طور بود. تعداد شعرهایی که حفظ بود، بی‌شمار بود. حافظه‌ای واقعاً شگفت‌انگیز داشت و در میان

شاعران پارسی، دلبسته پروین اعتصامی بود. مادرم امروز فرشته‌ای در آسمان‌هاست، اما یادش مثل خورشیدی، آسمان زندگی‌ام را نورانی کرده است.

پدرم هم اهل کتاب بود. او تعدادی کتاب قدیمی خطی مصور داشت که در نوع خودش کتاب‌های بسیار ارزشمندی بودند؛ کتاب امیرارسلان نامدار، کتاب اسکندرنامه و ... من به آن کتاب‌ها که خطی بودند با تعجب نگاه می‌کردم و به نظرم بسیار عجیب‌غریب می‌آمدند و دوست داشتم روزی بتوانم آن‌ها را بخوانم؛ کتاب‌هایی که فکر می‌کردم قطعاً باید سخت‌تر از کتاب‌های چاپی باشند.

خواهر بزرگم دفتری فراهم کرده و در آن به انتخاب خودش گزیده‌ای از شعر شاعران معاصر جمع کرده است. من که امروز دکتری ادبیات فارسی دارم و اکنون بیش از چهل سال است در ادبیات غرقم، به جرئت می‌توانم بگویم اگر امروز قرار بود گزینه‌ای از شعر معاصر ایران را تا آن زمان

فراهم کنم، نمی‌توانستم از این بهتر مجموعه‌ای فراهم کنم. شعرهای آن دفتر مرا شیفته ادبیات معاصر کرد. آن دفتر دروازه‌ای بود به‌سوی ادبیات گسترده امروز. کتابخانه شخصی برادر بزرگم و نیز کتاب‌هایی که او برایم می‌خرید هم من را با ادبیات کودک امروز آشنا کرد.

دوم دبستان بودم که بسیاری از رمان‌های معروف نوجوانانه را که کانون پرورش فکری منتشر کرده بود، از جمله سه‌گانه جان کریستوفر («کوه‌های سفید»)، «شهر طلا و سرب»، «برکه آتش» و همچنین نخستین رمان‌های نوجوان ایرانی از جمله «سختون» ناصر ایرانی و «آنجا که خانه‌ام نیست» رضا رهگذر و ... خوانده بودم. حتی خیلی از اشعار و داستان‌های بزرگسالانه را که برای سن من سنگین بود خوانده و بسیاری از شعرها را حفظ کرده بودم. این را هم بگویم که از همان سن هشت نه‌سالگی خودم هم شروع به نوشتن کردم. داستان می‌نوشتم،

گزارش می‌نوشتم. دفتری داشتم که در آن مطالب متنوعی می‌نوشتم؛ مثلاً داستان دنباله‌دار، به این شکل که قسمتی از یک داستان را می‌نوشتم، سپس مطالب دیگری می‌نوشتم، سپس قسمت دوم آن داستان را می‌نوشتم و به همین ترتیب. حتی برای خودم کتاب مستقل می‌نوشتم و خودم هم تصویرگری می‌کردم.

حتماً نوجوانی‌تان هم پر از کتاب بوده.

از دوران کودکی به بعد، من همیشه در حال خواندن کتاب بودم؛ یعنی تقریباً از همان اولین سال‌هایی که خواندن و نوشتن را بلد شدم، شاید بالاترین لذت و بیشترین تفریح من کتاب خواندن بود. این مسئله در دوران نوجوانی شدت گرفت، به‌طوری‌که در نوجوانی تقریباً در کتاب خواندن غرق بودم. داستان، تاریخ، شعر، معارف اسلامی، ستاره‌شناسی، جانورشناسی، آشنایی با زندگی مشاهیر ایران و جهان، این‌ها بیشترین زمینه‌های

مطالعاتی‌ام را تشکیل می‌داد.

آیا الان سلیقه‌تان در مطالعه با دوران نوجوانی‌تان فرق کرده؟

هنوزم همانم که در نوجوانی بودم. در واقع، حس می‌کنم من در نوجوانی باقی مانده‌ام. الان هم اگر بخواهم به‌طور کلی بگویم، اصلی‌ترین زمینه مطالعات من همین سه شاخه ادبیات، تاریخ و معارف اسلامی است. منتهی در بعضی از شاخه‌های هرکدام از این‌ها مطالعات بیشتری دارم: در ادبیات، شعر کهن ایران و در رمان، آثار نویسندگان روسیه و آمریکای لاتین. تمام آثار تولستوی را بعضاً بارها خوانده‌ام. یکی از نویسندگان بزرگ روسیه که شاید در ایران کتاب‌هایش کمیاب باشد، الکساندر سولژنیتسین است که من یک قفسه کامل از کتاب‌هایش دارم و تمام آثارش که به فارسی ترجمه شده را بارها خوانده‌ام.

در نوجوانی، آثار مهدی اخوان ثالث، سهراب سپهری، شهریار، علی معلم دامغانی، قیصر امین‌پور، افشین علاء و ... را می‌خواندم. از بعضی از این شاعران، مثلاً مهدی اخوان ثالث، تقریباً هر شعری که می‌خواندم ناخودآگاه حفظ می‌کردم، بس که شیفته زبان محکم و موسیقی جذاب شعر اخوان ثالث بودم.

در حوزه تاریخ، به بعضی از دوره‌های تاریخی علاقه بیشتری داشتم و در آن زمینه مطالعاتم بیشتر بود؛ از جمله تاریخ قرون اولیه پس از ظهور اسلام و تاریخ مغول و گورکانی. در زمینه معارف اسلامی به‌خصوص مبانی فکری و فلسفی، اصول عقاید، شبهات اعتقادی و ... همیشه زمینه‌های مورد علاقه‌ام بوده است.

فکر می‌کنم مطالعاتی که آدم در سال‌های نوجوانی دارد، شخصیتش را شکل می‌دهد و باعث می‌شود انسان به راهی قدم بگذارد که شاید راه بی‌برگشتی باشد. من در

نوجوانی، گرایشی به ادبیات به‌ویژه شعر پیدا کردم. شاید اول که شعر گفتن را شروع کردم، یک کار کاملاً تفریحی بود و فکر نمی‌کردم توقفی در دنیای شعر داشته باشم؛ اما وقتی وارد این راه شدم، به مسیری افتادم که آینده‌ام را رقم زد. گرچه من گاهی در زندگی به این طرف و آن طرف رفته‌ام، مثلاً در دبیرستان رشته‌ام ریاضی بود و در دانشگاه رشته فیزیک را انتخاب کردم، اما همیشه درگیر علوم انسانی بودم، همیشه درگیر ادبیات بودم و در نهایت هم، در رشته ادبیات دکتری گرفتم؛ بنابراین، سیر مطالعاتی دوره نوجوانی، شکل‌دهنده آینده آدم است و معمولاً افراد در بزرگسالی هم ادامه نوجوانی خود هستند. لااقل در زندگی من که این‌طور بوده است.